

در زمان صفویه به گروهی از تبریزیهای مهاجر که ساکن محله‌ای در اصفهان بودند تبارزه می‌گفتند و حتی دربارهٔ صائب، شاعر بزرگ آن زمان، نوشته‌اند که «از تبارزه اصفهان بود»!

امروزه در فارسی فصیح بهتر است که از استعمال این جمعهای مکسر مجعول احتراز کنیم و نام اقوام و طوایف و امتهای را به «ان» یا «ها» جمع ببندیم: ارمنیان یا ارمنیها، افغانان یا افغانها، ترکان یا ترکها الخ...

جمع به «ات» جمع به «ات» که متعلق به زبان عربی است در فارسی نیز متداول است، اما قواعد خاص خود را دارد. این قواعد را، پس از حذف موارد نادر، می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

(۱) هر اسمی که از عربی گرفته شده و به حرف «ها»ی غیرملفوظ مختوم باشد پس از حذف این حرف می‌تواند «ات» جمع بگیرد: ثمره ~ ثمرات، طبقه ~ طبقات، کلمه ~ کلمات، مقدمه ~ مقدمات، اداره ~ ادارات، سیاره ~ سیارات، تعلیقه ~ تعلیقات، استعاره ~ استعارات.

تلفظ بعضی از کلمه‌ها، پس از جمع، اندک تغییری می‌کند، مثلاً حرف دوم کلمهٔ نَعْمَه [naqme] که ساکن است در جمع مفتوح می‌شود: نَعْمَات [naqamât]. همچنین است جُمَلَه، حُجْرَه، صَدْمَه، لَحْظَه، صَفْحَه و جز اینها. بسیاری از کلمه‌های مختوم به «ه» غیرملفوظ به «ات» جمع بسته نمی‌شوند، مانند قلعه، حَجَلَه، قَلَه، هدیه، فایده، قاعده، قوه، تجربه، ترجمه و جز اینها، و در بعضی از کلمات میان جمع به «ات» و جمع به «ها» تفاوت معنایی هست، مانند مقدمات که معنایش با مقدمه‌ها فرق دارد. لذا این قاعده کلیت ندارد و سماعی است. در موارد تردید باید به کتب لغت مراجعه کرد.

(۲) هر کلمه‌ای که در عربی مصدر باشد و بیش از سه حرف داشته باشد می‌تواند «ات» جمع بگیرد: بیان ~ بیانات، تذکر ~ تذکرات، احساس ~ احساسات، تعلیم ~ تعلیمات، تصادف ~ تصادفات، افتخار ~ افتخارات، استنباط ~ استنباطات.

(۳) بعضی از کلمه‌ها را که در عربی اسم است، اعم از اسم جامد یا اسم فاعل و اسم مفعول، نیز می‌توان به «ات» جمع بست: جماد ~ جمادات، حیوان ~ حیوانات، مایع ~ مایعات، مسکر ~ مسکرات، مسموع ~ مسموعات،

در زمان صفویه به گروهی از تبریزیهای مهاجر که ساکن محله‌ای در اصفهان بودند تبارزه می‌گفتند و حتی دربارهٔ صائب، شاعر بزرگ آن زمان، نوشته‌اند که «از تبارزه اصفهان بود»!

امروزه در فارسی فصیح بهتر است که از استعمال این جمعهای مکسر مجعول احتراز کنیم و نام اقوام و طوایف و امتهارا به «ان» یا «ها» جمع ببندیم: ارمنیان یا ارمنیها، افغانان یا افغانها، ترکان یا ترکها الخ...

جمع به «ات» جمع به «ات» که متعلق به زبان عربی است در فارسی نیز متداول است، اما قواعد خاص خود را دارد. این قواعد را، پس از حذف موارد نادر، می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

(۱) هر اسمی که از عربی گرفته شده و به حرف «ها»ی غیر ملفوظ مختوم باشد پس از حذف این حرف می‌تواند «ات» جمع بگیرد: ثمره ~ ثمرات، طبقه ~ طبقات، کلمه ~ کلمات، مقدمه ~ مقدمات، اداره ~ ادارات، سیاره ~ سیارات، تعلیقه ~ تعلیقات، استعاره ~ استعارات.

تلفظ بعضی از کلمه‌ها، پس از جمع، اندک تغییری می‌کند، مثلاً حرف دوم کلمه نَغْمه [naqme] که ساکن است در جمع مفتوح می‌شود: نَغَمَات [naqamât]. همچنین است جُمَله، حُجْره، صُدْمه، لَحْظَه، صَفْحه و جز اینها. بسیاری از کلمه‌های مختوم به «ه» غیر ملفوظ به «ات» جمع بسته نمی‌شوند، مانند قلعه، حچله، قلّه، هدیه، فایده، قاعده، قوه، تجربه، ترجمه و جز اینها، و در بعضی از کلمات میان جمع به «ات» و جمع به «ها» تفاوت معنایی هست، مانند مقدمات که معنایش با مقدمه‌ها فرق دارد. لذا این قاعده کلیت ندارد و سماعی است. در موارد تردید باید به کتب لغت مراجعه کرد.

(۲) هر کلمه‌ای که در عربی مصدر باشد و بیش از سه حرف داشته باشد می‌تواند «ات» جمع بگیرد: بیان ~ بیانات، تذکر ~ تذکرات، احساس ~ احساسات، تعلیم ~ تعلیمات، تصادف ~ تصادفات، افتخار ~ افتخارات، استنباط ~ استنباطات.

(۳) بعضی از کلمه‌ها را که در عربی اسم است، اعم از اسم جامد یا اسم فاعل و اسم مفعول، نیز می‌توان به «ات» جمع بست: جماد ~ جمادات، حیوان ~ حیوانات، مایع ~ مایعات، مسکر ~ مسکرات، مسموع ~ مسموعات،

معقول ~ معقولات، معلوم ~ معلومات، مقام ~ مقامات، مهم ~ مهمات، نبات ~ نباتات.

۴) آنچه در فوق گفته شد مربوط به کلمه‌های عربی رایج در فارسی بود، اما بعضی از واژه‌های فارسی یا واژه‌های غیر عربی دخیل در فارسی را نیز معمولاً به «ات» جمع می‌بندند، مانند باغ، ده، آزمایش، پیشنهاد، گزارش، فرمایش، بُلوك، ایل، تلگراف، گمرک، نمره، قشلاق، بیلاق و تعدادی دیگر. بهتر است که این کلمه‌ها به «ها» جمع بسته شوند.

چنانکه پیداست، اجرای قواعد فوق چندان آسان نیست، خاصه قاعده ۲ و ۳، زیرا برای فارسی زبان دشوار است که مصدر را از اسم و اسم جامد را از اسم فاعل و مفعول در عربی تشخیص دهد. از این رو ساده‌تر آن است که، به‌عنوان خلاصه قواعد فوق، دو نکته زیر را به ذهن بسپاریم:

الف) کلمه‌هایی را که در اصل فارسی هستند یا از زبانهای غیر از زبان عربی گرفته شده‌اند حتی المقدور نباید به «ات» جمع بست.

ب) کلمه‌هایی را که سه حرف یا کمتر از سه حرف دارند نباید به «ات» جمع بست. (تعداد موارد استثنایی، مانند آن ~ آنات، بسیار ناچیز است.)

- بعضی از جمعهای مختوم به «ات» مفرد ندارند یا مفرد آنها استعمال نمی‌شود، مانند ادبیات، دخانیات، عملیات، غزلیات، لابیات، شیلات، (رجوع شود به هر يك از این کلمه‌ها).

جمع به «جات» علامت جمع «ات» گاهی به صورت «جات» به دستهای از واژه‌ها - که اغلب آنها واژه‌های فارسی است - وصل می‌شود و حالت «جمع گروه» به آنها می‌بخشد، مانند اداره‌جات، روزنامه‌جات، کارخانجات، نوشتجات، سبزیجات، خالصه‌جات (یا با املای صحیحتر: خالصجات)، دسته‌جات (یا با املای صحیحتر: دستجات)، شیرینی‌جات، ترشیجات، مرباجات، دواجات، میوه‌جات، نقره‌جات (یا با املای صحیحتر: میوجات، نُقرجات) و جز اینها...

به نظر می‌آید که این نوع جمع فرقی با جمع به «ات» ندارد جز اینکه يك حرف «ج» میان آنهاست که آن را به اصطلاح «صامت میانجی» می‌نامند، یعنی حرف صامتی که میان دو مصوت (یکی مصوت پایانی و دیگری مصوت آغازی)

قرار می‌گیرد و نقشش فقط این است که مانع التقای مصوت‌ها و تنافر حروف شود (عیناً مانند حرف «گ» مثلاً در واژه خوانندگان که پس از واژه خواننده و پیش از «ان» جمع آمده است ← جمع به «گان»). این نکته البته درست است، ولی باید دانست که علامت جمع «جات» تعمیم یافته و حتی به کلماتی که مختوم به مصوت نیستند نیز ملحق می‌شود، مانند کاغذجات.

به هر حال در فارسی فصیح بهتر است که از این نوع جمع - که بازمانده عربی مآبی دوران صفویه و قاجاریه است - احتراز شود و این دسته از کلمات نیز، مانند دیگر واژه‌های فارسی، به «ها» جمع بسته شوند: روزنامه‌ها، کارخانه‌ها، نوشته‌ها، کاغذها...

جمع به «گان» هنگام جمع بستن اسمی به «ان» اگر آن اسم به «ه» غیر ملفوظ مختوم باشد این «ه» حذف می‌شود و «گان» به اسم افزوده می‌شود: برده ~ بردگان، مورچه ~ مورچگان، دیده ~ دیدگان، سفله ~ سفلگان، کشته ~ کشتگان، تشنه ~ تشنگان، گرسنه ~ گرسنگان، گربه ~ گربگان.

حفظ «ه» غیر ملفوظ در این مورد غلط است و نباید نوشت: کشته‌گان، سفله‌گان، دیده‌گان، گربه‌گان...

جمع به «ها» جمع به «ها» مخصوص غیرجانداران است و اگر در مورد جانداران به کار رود به نظر بسیاری از فضلا غلط است. البته در گذشته همه جانداران را به «ان» جمع می‌بسته‌اند و فقط در دوران متأخر است که آنها را، مانند غیرجانداران، کم و بیش به «ها» نیز جمع می‌بندند و امروزه جمع به «ها» در مورد جانداران نه تنها در گفتار بلکه در نوشتار نیز بر جمع به «ان» بسیار فزونی دارد. با این همه، جمع بستن جانداران به «ها» غلط نیست و موارد آن در متون کهن فارسی نیز دیده شده است. مثلاً در کتاب کشف‌المحجوب سجستانی که از قدیمترین متون نثر فارسی است، واژه کس گاهی به کسان و گاهی به کسها جمع بسته می‌شود: «برانگیختن سبب یافتن شرف و منزلت نفس بود مگر آن کسان را که بر ایشان کلمه عذاب واجب است» (ص ۸۹)؛ «آن کسها که ایشان را فهم تیز بود و مغرور نباشند به هر سخنی شنیدن... این را اندر یابند و بر آن مطلع شوند» (ص ۹۶-۹۷)؛ «آن کسها کشته شوند که بیراه شدند و اعتقاد

تباه داشتند» (ص ۸۲) جمع کس به کسها در متون دیگر نیز دیده می شود: «محبوب آن باشد که حجاب دیدار وی را از کسها بازدارد» (شرح التعریف، ج ۱، ص ۳۴): «خدای عز و جل پیغمبر را بفرمود تا آن کسها که بر عایشه دروغ گفتند حد بزنند» (تاریخنامه طبری، ۲۱۶).

جمع به «ها» در ضمائر فراوان است. در عبارتهای زیر، ضمیر آنها به جای آنان (یا ایشان) به کار رفته است: «آنها که او را بر این بعث همی کنند ناقض این دولت اند نه ناصح، وهادم این خاندان اند نه خادم» (چهارمقاله، ۲۴): «دیگران که آرد کردند از آن آرد خوردند و آنها (به جای آنان) که خمیر کردند خمیر خوردند» (مرصادالعباد، ۱۵۲): «در آن کافر و مسلمان و گبر و جهود و ترسا... را شرکت است، زیرا که اینها (به جای ایشان) در عقل با یکدیگر شریک اند» (همان کتاب، ۱۱۴): «گذشتگان در ضوء سخنان مختلف گفتند: بعضی از ایشان ضوء را جسم گفتند، و بعضی گفتند ضوء نه جسم است. اما آنها (به جای آنان) که گفتند نه جسم است بدین حجت گفتند که...» (مصنفات افضل الدین کاشانی، ۴۱۸). در متون قدیم ضمائر ما و شما کراراً به ها جمع بسته شده است (جمع ضمائر جمع).

با این همه، در نثر فصیح فارسی بهتر است که اسامی جانداران، خاصه جانداران صاحب شعور، حتی المقدور به «ان» جمع بسته شود.

جمع به «ین» و «نون» در چند قرن اخیر در فارسی رسم بر این شده است که اسامی جانداران صاحب شعور را، اگر اصل آنها عربی باشد، به «ین» و «نون» جمع ببندند، مانند معلمین، مسافرین، مؤمنین، منافقین، مترجمین، مهندسین؛ روحانیون، انقلابیون، ملیون، اقتصادیان، اعتصابیان، رواقیان و... در عربی قاعده این است که اگر اسم در حالت نصبی و جرّی باشد به «ین» و اگر در حالت رفعی باشد به «نون» جمع بسته می شود. اما در فارسی چون چنین قاعده ای نیست، بهتر است و حتی درست تر است که همه این نوع کلمات را در همه حال به «ان» (یا احیاناً به «ها») جمع ببندیم: معلمان، مسافران، مؤمنان، منافقان، مترجمان، مهندسان؛ روحانیان، انقلابیان، اقتصادیان، استدالیان، اعتصابیان، رواقیان و... وانگهی در قدیم نیز، تا قرن هشتم هجری، همین قاعده جاری بوده است و در متون ادبی و علمی آن زمان

معمولاً نمونه‌ای از جمع به «ین» یا «ون» دیده نمی‌شود. حتی کلماتی مانند مشرک و مؤمن و حاضر و متمول و وارد و سابق و حواری و منافق و... را که ما امروز به «ین» و «ون» جمع می‌بندیم در متون قدیم همواره به «ان» جمع بسته‌اند: «پیغمبر و یاران بر مشرکان مکه ظفر یافتند و بسیاری برده کردند» (تاریخنامه طبری، ۵۱)؛ «کسی را که چندین مؤمنان شفیع باشند در قیامت ایمن بود از عتاب و عقوبت» (نصیحة الملوك، ۷۹)؛ «چون مرا بسیار بزدند، جماعت حاضران بدان بازرگان لعنت کردند و بر آن والی تشنیع زدند» (جوامع الحکایات، ج ۱، قسم ۳، ص ۱۱۵)؛ «آنجا شخصی ترسا دیدم که از متمولان مصر بود چنانکه گفتند کشتیها و مال و ملک او را قیاس نتوان کرد» (سفرنامه ناصر خسرو، ۶۹)؛ «آمدیم تا بدین شهر به فضای حضرت ملک نزول کردیم. خود پیش از ما دیده بان ملک را خبر داده بود و فرمان بیرون آمد که واردان را پیش حضرت آرید» (مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، ۲۰۳-۲۰۴)؛ «این طایفه چون دیدند که سابقان بر این صفت زیستند، راه ایشان اختیار کردند» (شرح التعرّف، ج ۱، ص ۱۴۰)؛ «عیسی گفتی: یا حواریان، نان جوین خورید و گرد گندم نگردید که به شکر آن قیام نتوانید کرد» (کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۴۴)؛ «چون مؤمنان سر از سجده بردارند حال منافقان ببینند، دیگر باره سجود کنند خدای تعالی را، سجده شکر» (شرح التعرّف، ج ۱، ص ۳۹۱)؛ «جمعی از حکما که معروف اند به رواقیان گفتند همه مردمان را در فطرت بر طبیعت خیر آفرینند» (اخلاق ناصری، ۱۰۳)؛ «ما را بندگی مخلوقان از حدیث خدا بازداشت» (شرح التعرّف، ج ۱، ص ۱۴۱)؛ «نه بخت را ملامت کند... و نه بر چنین متمولان و منعمان حسد برد» (اخلاق ناصری، ۱۲۵)؛ «من این کتاب را از نام محمود به نام تو خواهم کردن، که این کتاب همه اخبار و آثار جدان توست» (چهارمقاله، ۱۰۰)؛ «[من] از جمله ملومان باشم نه از جمله معذوران» (همان کتاب، ۱۴۷)؛ «بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیر دوده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند» (همان کتاب، ۵۶)؛

پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود (مولوی، مثنوی)

سری که مقدّسان از آن محروم اند
 عشق تو فرو گفت به گوش دل ما (مرصادالعباد، ۱۹۷)
 واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
 چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند (حافظ)
 قدم منه به خرابات جز به شرط ادب
 که ساکنان درش محرمان پادشه اند (حافظ)
 معاشران ز حریف شبانه یاد آرید
 حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید (حافظ)

جمع جمع هرگاه کلمه‌ای به صیغه جمع باشد قاعدتاً نباید آن را دوباره جمع بست. اما در موارد متعدد از این قاعده عدول شده است. در قدیم بسیاری از جمعهای مکسر عربی را در فارسی مجدداً به «ها» (یا «ان») و ندرتاً به «ات» جمع بسته‌اند. مهمترین آنها عبارت‌اند از آثارها، آمالها، اجزایها، احوالها، اخبارها، الحانها، ارکانها، اعضاها، اعمالها، اطرافها، الوانها، اشعارها، افعالها، اوباشان، بلادها، بیوتات، جواهرها، حروفها، حبوبات، حدودها، حوادثها، حواسها، خیراتها، عجایبها (یا عجایبات)، عیالان، غرایبات، فتوحات، فوایدها، قصایدها، قبایلها، کتُبها، کسورات، مراتبها، معانیها، ملوکان، منازلها، مواجبات، نوادرها.

در چند قرن اخیر نیز تعداد دیگری از کلمات جمع را به «ات» و ندرتاً به «ها» (یا «ان») جمع بسته‌اند. مهمترین آنها عبارت‌اند از: احوالات، اربابان (یا اربابها)، اسبابها، اعیانها، امورات، اولادان، جواهرات، حقوقات (یا حقوقها)، رسومات، شئونات، عوارضات، فیوضات، قیودات، لوازمات، مسامات، ندورات، وجوهات. اما در طی يك قرن گذشته، این جریان سستی گرفته است و حتی سیر قهقرای می‌پیماید. در سالهای اخیر ظاهراً فقط يك کلمه بر این مجموع افزوده شده است: عملیاتها (اصطلاح نظامی).
 بنابراین جمع جمع در مواردی که ذکر شد غلط نیست، اما بهتر است که جز به ضرورت از استعمال آن خودداری شود.

جمع ضمائر جمع امروزه استعمال علامت جمع «ها» یا «ان» را با ضمائر شخصی جمع ما و شما غلط می‌پندارند و حال آنکه این نوع جمع نه تنها در

زبان گفتار بسیار رایج است بلکه نویسندگان و شاعران بزرگ قدیم نیز آن را به کار برده‌اند: «داوود گفت: بزرگا غلطا که شمایان را افتاده است» (تاریخ بیهقی، ۷۵۵)؛ «احمد حسن شمایان را نیک شناسد» (همان کتاب، ۱۹۴)؛

قوم را گفتم چونید شمایان به نبید
 همه گفتند صواب است صواب است صواب (فرخی)
 سالها دفع بلاها کرده‌ایم
 وهم حیران زانچه ماها کرده‌ایم (مولوی، مثنوی)
 گفت سلطان امتحان خواهم درین
 کز شماها کیست در دعوی گزین (مولوی، مثنوی)
 دل اهل هنر از دست شماها خون شد
 بی جهت نیست اگر ناله و فریاد کنند (ایرج میرزا)

جمع فعل ← مطابقه فعل با فاعل

جُمَل / جُمَل این دو کلمه در املا یکسان، ولی در تلفظ و معنی متفاوت اند. **جُمَل**، به ضمّ اول و فتح دوم، جمع جمله و به معنای «جمله‌ها» است. **جُمَل**، به ضمّ اول و تشدید و فتح دوم، به ندرت در فارسی به کار می‌رود مگر در اصطلاح حساب **جُمَل** یعنی «حساب مبتنی بر وضع عددی برای هر یک از حروف الفبا و شمارش آنها (مثلاً در تنظیم جدولهای نجومی و خاصه در ساختن ماده تاریخ)».

جن / اَجْنَه در عربی، جن اسم نوع است و جمع بسته نمی‌شود (مفرد آن **جِنّی**، به تشدید «ن» و «ی» است). در متون قدیم فارسی جن به منزله اسم جمع به کار رفته است: «بعضی می‌گویند که جن این نفوس اند که در زیر فلک قمر مانده‌اند و به هر صورتی که می‌خواهند برمی‌آیند و مصور می‌شوند و بر هر که می‌خواهند ظاهر می‌گردند» (کتاب الانسان الکامل، ۷۹). در متون متأخر فارسی، جن را مفرد گرفته و **اَجْنَه** را به منزله جمع آن به کار برده‌اند. در عربی، **اَجْنَه** جمع **جَنین** است و نه جمع جن، ولی چون از چند قرن پیش در فارسی به عنوان جمع جن به کار رفته و امروزه در نوشتار و گفتار متداول است استعمال آن اشکالی ندارد.

جناغ به معنای «استخوانی در قسمت مقدم سینه» که به خصوص در اصطلاح

جَنَّاغ شکستن متداول است. املاى صحیح این کلمه جَنَّاغ با حرف «غ» است. غالباً آن را به صورت جناق می نویسند و غلط است.

جَنَّت/ جنان جَنَّت، به فتح اول و تشدید و فتح دوم، به معنای «بهشت» است و جِنان، به کسر اول، جمع جَنَّت است، اما در فارسی هر دو را غالباً به صورت مفرد و مرادف یکدیگر به کار می برند:

بده ساقی می باقی که در جَنَّت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلّاً را (حافظ)
دولت آن است که بی خون دل آید به کنار
ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست (حافظ)

جوارح به معنای «اندامهای تن»، خاصه «دستها و پاها» است. این کلمه جمع است، ولی مفرد آن جارحه در فارسی متداول نیست: «خداوندا، اعضا و جوارح مرا روز قیامت چندان گردان که هفت طبقه دوزخ از اعضا و جوارح من چنان پر گردد که هیچ کس را جای نماند» (اسرارالتوحید، ۲۴۱).

جواهرات، جواهرها بعضی از فضلا استعمال جواهرات را غلط می دانند از آن رو که جواهر خود جمع جوهر است و نیاز به جمع مجدد ندارد. البته بهتر است که از استعمال این کلمه پرهیز شود، ولی باید دانست که در متون کهن فارسی جواهرها به کار رفته است و بر این قیاس می توان گفت که جواهرات نیز صحیح است: «پیوسته جامه های گرانمایه پوشیدی و پیرایه ها و جواهرهای قیمتی در خود بسته بود» (پند پیران، ۶۴).

و نیز ← جمع جمع

جولان به معنای «دور گشتن» و «تاخت و تاز کردن در میدان»، در عربی جَوْلان، بر وزن «فوران»، تلفظ می شود، ولی در فارسی آن را جَوْلان، بر وزن «نوساز» تلفظ می کنند (جَوْلان با این تلفظ در عربی به معنای «غبار پیچان در هوا» است که در فارسی مستعمل نیست):

خو کرده به کوه و دشت گشتن
جولان زدن و جهان نوشتن (نظامی، لیلی و مجنون)

پدر هر دورا سهمگن مرد یافت
 طلبکارِ جولان و ناورد یافت (سعدی، بوستان)
 زلف خاتونِ ظفر شیفته پرچم توست
 دیده فتح ابد عاشق جولان تو باد (حافظ)

جوهره این کلمه را در سالهای اخیر ساخته‌اند و به معنای «اصل، ذات، سرشت» به کار می‌برند: «جوهره هر کسی را از عملش می‌توان شناخت»؛ «او از جوهره دیگری است». اما نیازی به جعل این کلمه نبوده است، زیرا جوهر (معرب گوهر فارسی) خود به همین معناست:
 بی تحمّل نشود جوهر مردی ظاهر
 دست اگر تیغ بود سینه سپر می‌باید (صائب)
 به علاوه، واژه‌های فارسی چندی نیز برای بیان این معنی هست، از جمله: سرشت و خمیره.

جهاز / جهیز / جهیزیه / جهازیه به معنای «آنچه از اسباب و اثاث و مال که همراه عروس به خانه شوهر فرستند». جهاز کلمه عربی است و در متون فارسی نیز به کار رفته است: «[فردوسی] شاهنامه به نظم همی کرد و همه امید او آن بود که از صله آن کتاب جهاز آن دختر بسازد» (چهارمقاله، ۹۴). جهیز در عربی صفت اسب و به معنای «تندرو و چابک» است، ولی فارسی‌زبانان آن را به عنوان ممال و مرادف جهاز به کار می‌برند:

خوشر بود عروس نکوروی بی جهیز
 و ردوست دست می‌دهد هیچ‌گو مباش (سعدی، نقل از لغت‌نامه)
 اما جهیزیه و جهازیه از ساخته‌های فارسی‌زبانان در دوران متأخر است: «اگر نصف این پول را تو داشتی جهازیه خوبی برای خودت تهیه می‌کردی و با آن جوانک باغبان عروسی می‌کردی. چون تو دختر خیلی خوبی هستی... دلم می‌خواهد به تو یک جهازیه بدهم» (مجتبی مینوی، داستانها و قصه‌ها، تهران، ۱۳۴۹، ص ۶۵).

جهت این واژه در گفتار و نوشتار غالباً به جای حرف اضافه «برای» به کار می‌رود: «جهت دیدن او به خانه‌اش رفتم»، و گاهی نیز حرف اضافه «به» بر آن

مقدم می شود: «به جهتِ حال مادرش هر روز سری به بیمارستان می زد.» بعضی از ادبا این استعمال را نادرست می دانند و توصیه می کنند که به جای آن «برای» گفته شود. اما جهتِ به این معنی غلط نیست و در متون معتبر فارسی نیز به کار رفته است، منتها در اصل به صورتِ حرف اضافهٔ مرکبِ از جهتِ بوده و سپس بر طبق يك قاعدهٔ کلی (← حرف اضافهٔ مرکب) بر اثر کثرت استعمال کوتاه شده و حرف اضافهٔ «از» از آغاز آن افتاده است: «من مردی ام از خراسان، از مریدان شیخ ابوسعید ابوالخیر، از میهنه این جا آمده ام تا جماعت را خدمتی کنم. بدان سوی آب، مرا چندان جای فرماید که بقعه ای سازم از جهت این طایفه» (اسرار التوحید، ۳۶۵)؛ «از لغت تازی چیزی از جهتِ من بر آن [تخته] بنویس» (کلیله و دمنه، ۳۹)؛

خرقه زهد و جام می گرچه نه درخور هم اند

این همه نقش می زنم از جهتِ رضای تو (حافظ)

گاهی نیز با حرف اضافهٔ «به» به کار رفته است: «يك نوبت او به جهتِ من سماع می کرد و يك نوبت من به جهتِ او» (فرج بعد از شدت، ۲۵۰). گاهی حتی حرف اضافهٔ «از» یا «به» از آن حذف می شود و از این لحاظ عین استعمال امروز است: «او سمر خیرات آمد: جهتِ حُطام دنیا مردم را نیاززدی. سگ باشد که جهتِ شکم جنگ کند» (تاریخ الوزراء، ۴۹).

جیب بر وزن «غیب» در عربی به معنای «گریبان» است و در متون قدیم فارسی نیز به همین معنی به کار رفته است:

زنخدان فرو برد چندی به جیب

که بخشنده روزی فرستد ز غیب (سعدی، بوستان)

این کلمه توسعهً به معنای «کیسه مانندی که بر دامن دوزند و در آن پول یا چیزهای دیگر گذارند» استعمال شده و در متون فارسی نیز این معنی آمده است: «اگر تو این درد را معجونی کنی... جیب و دامنت پر زر کنم و از مال و منال توانگر» (بختیارنامه، ۲۵۳).

امروزه جیب در فارسی فقط به همین معنای اخیر به کار می رود و ضمناً تلفظ آن نیز تغییر کرده و بر وزن «نیک» شده است.



خط نو نسیم

فرہنگ دشواریہامی زبان فارسی

ابوالحسن نجفی